

روایت همسر وزیر تلگراف دولت مصدق از روز کودتا

۵ اسفند ۱۴۰۲ ساعت ۱۲:۳۷

اوباش ها فریاد می زدند: «مصدق را کشتند، وزرایش را تکه پاره کردند و گوشتشان را هم فروختند.» یکی از ماشین ها نگه داشت و راننده اش گفت: «دولت مصدق سقوط کرده»

در میانه تحولات کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سیف‌الله معظمی، وزیر پست و تلفن و تلگراف دولت محمد مصدق و برادر عبدالله معظمی، رئیس وقت مجلس شورای ملی، از جمله همراهان رهبر جبهه ملی بود که در روز کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، خود را به خانه نخست‌وزیر رساند. فردای آن روز نیز جزو دستگیرشدگان بود و تا شش روز پس از دستگیری مصدق در باشگاه افسران همراه او بود. خانه مادر سیف‌الله معظمی آخرین مامن دکتر مصدق و همراهانش فردای کودتا بود؛ خانه‌ای که مصدق به همراه یارانش سیف‌الله معظمی، دکتر شایگان و صدیقی در همانجا دستگیر و به باشگاه افسران برده شدند. پیوش صالح، همسر سیف‌الله معظمی در کتاب خاطرات خود، روزهای سقوط دولت مصدق را این‌گونه روایت می‌کند:

«همیشه تابستان‌ها به همراه خانواده معظمی به باغ شمیران می‌رفتیم. در مردادماه ۱۳۳۲ از بارداری من هفت ماه گذشته و شکمم خیلی بزرگ شده بود. با پیش‌آمد حوادث خونین ۲۸ مرداد، بعد از چندین ساعت مقاومت سرانجام در ساعت چهار بعدازظهر همان روز محافظان منزل دکتر مصدق در مقابل هجوم سربازان، افسران ارتش و عده‌ای اوباش مجبور به تسلیم شدند. روز ۲۸ مرداد هم در باغ شمیران بودیم. سیف‌الله‌خان که همیشه وقت‌شناس بود و ساعت یک بعدازظهر به خانه می‌آمد آن روز تاخیر کرد. در باغ هم رادیو نداشتیم تا از اتفاقات رخ داده باخبر شویم، کسی هم نبود که به ما خبر بدهد. چند ساعت گذشت اما سیف‌الله‌خان نیامد، نگران شدم و به خیابان نیاوران رفتم، خیلی شلوغ بود. شعار «مرگ بر مصدق» شنیده می‌شد. همان جا بود که چشمم به شمس قنات‌آبادی افتاد. لباس شخصی پوشیده بود و در ایوان طبقه دوم یک عمارت با چند نفر دیگر به سلامتی همدیگر مشروب می‌خوردند و خیلی خوشحال بودند. با خودم گفتم «چرا شمس قنات‌آبادی اینجاست؟ چرا او در شلوغی نیست؟» گیج شده بودم. یک دفعه دیدم ماشین‌ها از طرف شهر به شمیران می‌آیند. اوباش ها فریاد می‌زدند: «مصدق را کشتند، وزرایش را تکه پاره کردند و گوشتشان را هم فروختند.» یکی از ماشین‌ها نگه داشت و راننده اش گفت: «دولت مصدق سقوط کرده» اراذل و اوباش هم به خیابان‌ها ریختند. با شنیدن این خبر حالم بد شد و با آن وضعیتی که داشتم گریه‌کنان به باغ برگشتم. خبری از شوهرم نداشتیم و مضطرب بودم تا اینکه یکی از خویشاوندان معظمی به شمیران آمد و به من و خانم بزرگ (مادر شوهرم) گفت: «اینجا جای شما نیست؛ عده‌ای اوباش به خیابان‌ها ریخته و بی‌رحمانه خانه‌ها را آتش می‌زنند.» او به همراه جاری‌هایم مرا به خانه شریف‌امامی برد. آنجا امن بود و کسی به خانه او حمله نمی‌کرد چون آن زمان شریف‌امامی رئیس راه‌آهن بود. مهدی برادر شریف‌امامی هم آنجا بود. مهدی به طرز عجیبی شاه‌پرست بود. مرتب تلفن می‌کرد و سقوط مصدق را به دوستانش تبریک می‌گفت؛ شریف‌امامی هم به

خاطر رفتار مهدی پیش ما سرخ می‌شد؛ اما حرفی نمی‌زد، فقط می‌گفت «تا من هستم نگران نباشید.»

منبع: خاطرات پریوش صالح از همسرش سیف‌الله معظمی (وزیر دولت دکتر محمد مصدق)، به کوشش، مرتضی رسولی‌پور، تهران،

نشر نوگل، ۱۳۹۵، س ۱۲۷

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/49522/روایت-همسر-وزیر-تلگراف-وزیر-همسر-روایت/49522>